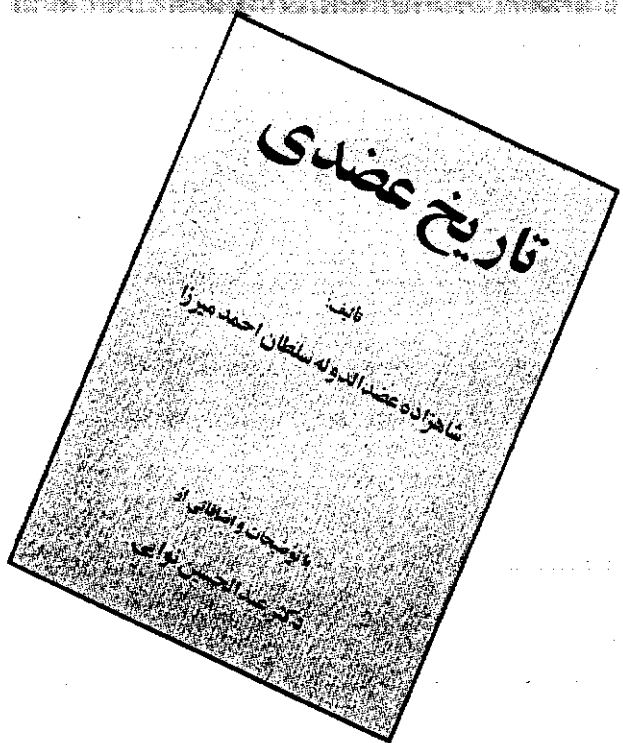


تاریخ عضدی

علیرضا ذکاوتی قراقرلو



میرزا احمد خان عضدالدوله، با مقدمه و تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، نشر علم، ۱۳۷۶.

تاریخ اجتماعی دوره قاجاریه، هم به لحاظ اهمیت آن در فهم تاریخ معاصر و هم از آن جهت که منابع فراوانی درباره آن در دست است، بسیار مورد توجه قرار گرفته، و جا دارد بیش از پیش در آن زمینه تحقیق و کاوش به عمل آید. از جمله منابع تاریخ اجتماعی عصر قاجار، گذشته از تواریخ رسمی، (همچون روضة الصفا، تاریخ التواریخ...) و سفرنامه های خارجی و داخلی، می توان خاطرات رجال را در زمره بهترین مراجع دانست. زیرا اگر استخوان بندی حوادث را از روی تواریخ رسمی می توان بازسازی کرد، گوشت و پوست و خون و عصب و حیات این پیکره را از روی همین خاطرات - چه آنها که خارجیان به صورت سفرنامه نوشته اند و چه آنها که داخلیان از اطلاعات خصوصی و برداشت های شخصی روی کاغذ آورده اند - می توان باز آفرید و یک تاریخ زنده نوشت. البته هنوز در این زمینه ما در نیمه راهیم و همت و کوشش پژوهشگران این رشته باید مصروف آن باشد که زندگانی مادی و معنوی مردم ایران را در قرن سیزدهم و چهاردهم ترسیم نماید؛ آنگاه حقیقت جنبش های سیاسی و انقلاب مشروطیت و حوادث بعد از آن بهتر فهمیده خواهد شد.

دکتر عبدالحسین نوائی از مورخان و مطلعان درجه اول در زمینه تاریخ اجتماعی عصر قاجار است و کتاب های ارزشمندی در این زمینه تصحیح و تعلیق و تألیف کرده اند؛ از آن جمله است تذکره حلیقه الشعرا و فتنه باب.

کتاب مورد بحث ما که به قلم یکی از پسران فتحعلیشاه (احمد میرزا، متولد ۱۲۴۰ هـ. ق.) نوشته شده و با تعلیقات مفصل دکتر نوائی منتشر شده است.

این کتاب را احمد میرزا به سال ۱۳۰۴ و وقتی که تقریباً ۶۴ سال داشته به سفارش محمد حسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و مدیر دارالترجمه خاصه و دارالتألیف ناصری، به قلم

آورده و گرچه از طرفداری‌ها و جانب‌گیری‌هایی که خاص درباریان است خالی نیست، ولی به حکم «اهل الدار ادری بما فی الدار» خبرهای دست‌اوگی از داخله زندگی فتحعلیشاه و محمدشاه و حتی آقا محمدخان، مؤسس سلسله قاجاریه به دست می‌دهد که با توضیحات و اضافات دکتر نوایی تکمیل می‌گردد.

مسلم است که نوشته‌های درباریان را باید با دید انتقادی خواند، و پیش از آنکه عمده منابع در یک باب را ندیده‌ایم، نباید در قضاوت سرعت به خرج دهیم.

اکنون که اهمیت این نوع کتاب‌ها، و این کتاب بخصوص روشن شد، به ترتیب صفحات، فهرست واره به بعضی نکات مهم آن اشاره می‌شود و خواننده را به مطالعه تفصیلی اصل آن توصیه می‌کنیم.

مؤلف حین وفات فتحعلیشاه ده ساله بوده و آنچه دیده و سپس شنیده به قلم می‌آورد. (ص ۱۵-۱۶)

زنان فتحعلیشاه از عقدی و صیغه و کنیز و رقابت‌های آنها و وظایفی که در اندرون به عهده داشتند، به ریز و با اسم و رسم مشخص شده است.

«بدرالنساء خانم، بی‌اجازت از حرم خانه خاقانی به خانه پدر خود رفت و گویند مطلقه شد». (ص ۱۸)

«رسم خاقان مغفور آن بود که در حرمخانه همیشه یکی از زنان پشت آن حضرت را می‌مالید. مرحومه تاج الدوله در زمانی که احتراماتش اوج ترقی یافت، مقرر بود که هرگاه وارد مجلس می‌شد، خانمی که حضرت خاقانی را مشت و مال می‌کرد، علی‌الثور برمی‌خاست...». (ص ۱۱)

«آغاباجی دختر ابراهیم خان شیشه‌ای... زیاده بر دوپست نفر عملجات شخصی او که از قراباغ همراه آورده بود... مبلغی از مالیات قم به آنها به طور سیورغال [اقطاع و مدد معاش] مرحمت شد. ملک بیگ... وزارت آغاباجی را داشت... آغاباجی تا به آخر عمر همین طور باکره ماند... گویند به طور گله عریضه‌ای، حضرت خاقانی فرستاد که در عنوان، این شعر ترکی غیر موزون را نوشته بود: یارم گجه گلدی گجه قالدی گجه گیتی / هیچ ییلمدم عمرم نیجه گلدی نیجه گیتی». (ص ۲۰)

«در مراجعت از جنگ با روس، با آن پریشانی وضع و خیال... و غمگین خاطر همایون به سلیمان میرزا دستخط شد که تا خمسه به استقبال بیا و نوش آفرین خانم دختر بدرخان زند را با خود بیاور». (ص ۲۱)

«این جوری است که عباس میرزا دقمرگ شد!»

«روزی که دختر نظر علی خان شاهسون را از اردبیل وارد طهران می‌نمودند، تمام امنای دربار به حکم سلطنت استقبال نموده عروس را از قریه کن تا شهر بر تخت فیل نشانند». (ص ۲۳)

«معمداً الدوله نشاط، ادیب معروف که شعرش مشهور است: «در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد» بابت نوشتن فرمان و حمل خلعت و تقدیم عنبرچه به «طاوس خانم اصفهانی» پانزده هزار تومان دریافت داشت. (ص ۲۳) معلوم می‌شود که در دل دوست راه یافته بوده است، چون چندین دفعه مبرحوم خاقان مبلغ‌های خطیر به او اعطا فرمودند». (ص ۲۴).

«اوضاع و اسباب تجمل تاج الدوله به همه جهت از حرمخانه خارج بود و دستگاہی جداگانه داشت؛ از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره». (ص ۲۴)

این خانم هم وزیری داشت به نام اسدالله خان - برادر میرزا آقاخان نوری وزیر بدنام ناصرالدین شاه - این خانم بنا به میل خود تا آخر عمر متعه بود و عقد دائم نشد و شاه دستور داد که معمارباش «یک دست عمارت تام الاجزاء از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر تالارهای آینه متعدد... برای او ساختند». (ص ۲۶)

اما «بازیگر خانه» یک فصل مفصلی دارد. (ص ۲۷) در سنبل خانم، وقت غذا خوردن پهلوی شاه می‌نشست شاهزادگانی که بودند برای هر یک غذا می‌کشید اگر... دست درازی می‌کردند، مکرر با کفگیر بر سرشان زده بود». (ص ۲۷)

«حضرت خاقان از کنیزهای زنانش هم صرف نظر نمی‌کرد». (ص ۲۸) «خازن الدوله یعنی گلبدن باجی کنیز مرحومه مهدعلیا خزانه دار حرم بود و مهرش در تمام ایران اعتبار داشت؛ اگر کرور کرور از تجار می‌خواست بی تشویش می‌دادند». (ص ۳۰) این خزانه دار محرره و مستوفیه نیز داشت و دفتر و حساب و کتابی، و تخصص و مهارت و بینش. جالب است که این زن تمام آن حرم‌مسرای وسیع را از لحاظ مالی

با کفایت کنترل می کرد (ص ۳۲). خیرالنسا خانم بلباسی نایب خازن الدوله بود و در واقع «هر چه خازن الدوله می کرد به اطلاع خیرالنسا خانم و ثبت میرزا مریم بود». (ص ۳۲).

آقا محمدخان زنی زیبا و یهودیه داشت به نام مریم خانم. بعد از کشته شدن آقا محمدخان حسینقلی خان جهانسوز (برادر فتحعلیشاه) می خواسته با این ازدواج کند فتحعلیشاه نگذاشته و خودش او را گرفته و یکی از علل اختلاف دو برادر همین زن بود. (ص ۳۳). فتحعلیشاه چنان در قضیه زنان حریص بود که گویند مردی را کشت تا زنش را بگیرد. (ص ۱۰۲)

بدرجهان خانم نیز اسیر جنگی بود که آقا محمدخان به فتحعلیشاه بخشید و این نخستین زن خاقان است. (ص ۳۵)

جالب است که عرفان در دربار فتحعلیشاه رسوخ کرده بود. ضیاءالسلطنه (ص ۳۳) و بیگم جان خانم (ص ۳۶) و زبیده خانم (ص ۳۸) اهل عرفان بودند و به عرفا نیازهایی تقدیم می داشتند. ننه خانم مشهوره به حاجیه استاد، چنان قوی پنجه و زورمند بود که سینی قهوه خوری را مثل کاغذ پاره کرد؛ (ص ۳۷) او با شاه جناغ می شکست و غالباً برنده می شد. (ص ۳۸)

«بی بی خانم از اهل مازندران از زوجات قدیمه خاقان مرحوم ... پوشانیدن رخت حضرت خاقانی و آوردن آینه و شانه و بردن رخت حمام با او بود». (ص ۳۸) «بیگم جان از اهل قزوین ... گسترده رختخواب و لوازم راحت حضرت خاقان درعهده او بود. زنانی که شب به کشیک و خدمت می آمدند او خبر می کرد. دو نفر برای خوابیدن در رختخواب ... دو نفر هم به نوبت پای شاه را می مالیدند. یک نفر نقل و قصه می گفت.

یک نفر برای خدمت بیرون رفتن و انجام فرمایشات در همان اطاق به سر می برد». (ص ۴۴) در میان زن های کشیک سه نفر سرکشیک بودند. (ص ۴۴) خانم کوچک ملقب به ننه کوچک که برعکس ... به قدری بزرگ بود که در کمال اشکال حرکتش می دادند در حضورش شام و ناهار کشیده می شد. ننه کوچک سرش را مهر می کرد. (ص ۴۵ و ۴۶) کنیزان، میان دری حق ایستادن در خود اطاق را نداشتند. (ص ۴۶) رتق و فتق ها عزاداری عاشورا و تکیه زنانه و تعزیه خوانی، شب ها سپرده به ننه کوچک بود و روزها با خیرالنساء خانم که خودش منبر می رفت. (ص ۴۶)

دو دسته مطرب در دربار وجود داشت: یکی دسته استاد مینا، زن مصطفی قلی خان عمو و شاگرد سهراب ارمنی اصفهانی (ص ۴۶) و دیگر دسته استاد زهره زوجه جعفر قلی

خان عمو و شاگرد رستم یهودی شیرازی (ص ۴۶) و اینها با هم رقابت داشتند و در حرمانه ضرب المثل بود که خصومت میان دو طرف را به منازعه این دو دسته تشبیه می کردند. (ص ۴۷) اینها روی اسب رقص و بازی می کردند. هر دسته در یک خیابان از خیابان های کاخ پنجاه خانم بودند. هر کدام یک کنیز داشتند می شود صد زن که کارشان منحصر در عیش باشد. (ص ۴۸) کم کم بعضی هاشان مادر شاهزاده شدند و از حیاط بازیگرها بیرون آمدند بعضی ها را هم خاقان مطلقه فرمود و به امرای دربار تزویج نمود. (ص ۴۸)

خاقان به تفأل و تعبیر خواب و نجوم و اختلاجات [دلالت تکان های بی اختیار اعضاء بر بعضی امور آینده] ... بسیار معتقد بود. (ص ۵۱) برای ماه دیدن، آینه و قرآن و بعضی دعا را هماخانم بر می داشت. خاقان بعد از دیدن ماه و زیارت کلام الله «به روی تاج الدوله نگاه می فرمودند» دهان شیرین می کردند. (ص ۵۲) عید دیدن اهل حرم هم معرکه بوده است (ص ۵۳) دو کنیز سیاه تنومند را توی حوض می انداختند که با هم کشتی بگیرند (ص ۵۴) و هر کدام از زنان ظرفی می شکستند، و بعد آس ماست می خوردند، و بعد قمار می کردند. (ص ۵۳ و ۵۴)

شب های جمعه ظل السلطان دعای کمیل را بلند می خواند و همه با او می خواندند (۵۵). شاه گاهی تاریخ می خواند یا برایش حکایت می کردند. (ص ۵۵)

بیشتر عروس هایی که شاه خودش برای پسرهایش آورد از ایل قاجار بود (ص ۶۱) و گلین خانم نامیده می شد. شاهزاده می توانست زن دیگر یا زنان دیگری بگیرد. در زمان آقا محمدخان خواجه سرا وجود نداشت، ولی در زمان فتحعلیشاه زیاد شدند (ص ۶۷) یکی از این خواجه سراها خسروخان نام، بسیار تندخو بود و عقل درستی نداشت. شاه بعضی کارها را که سختی و شدت عمل لازم داشت به او می سپرد. (ص ۶۸)

بعضی زن های شاه لباس فرنگی می پوشیدند و باش آچق (= سربرهنه) نامیده می شدند. (ص ۹۱)

از شاه شوخی های فعلی و قولی هم سر می زد. دختر یکی از خوانین را دزدید و عروس کرد و به او پیغام داد تو هم به رسم

ایلیات هر کدام از دخترهای مرا می خواهی بدزد و عروس پسرانت کن (ص ۹۵). درباره ملاباشی بیسواد دربار گفته بود: به قدری نامربوط گفت که صدر اصفهانی (وزیر) هم فهمید! (ص ۸۵) شاه به زنانی که اولاد نداشتند از اولاد دیگرش می داد که دلتنگ نشوند. (ص ۹۹) فتحعلیشاه گاهی با بچه های کوچک خودش قاب بازی می کرد. (ص ۱۰۰)

هر شپشی که از تن شاه گرفته می شد، یا در لباسش پیدا می شد به دست کنیزی می دادند که ببرد و به شاهزاده ای بدهد که آن شپش را بکشد که چرا شاه را اذیت کرده است و آن شاهزاده باید انعامی به آن کنیز می داد. (ص ۱۰۶) موی زلف مبارک را هم که سلمانی می کردند، به قیمت زیاد به خوانین حرم فروخته می شد که به سر خود بزنند. (ص ۷-۱۰۶)

شاه به میرزا شفیع وزیر، تکلیف شراب خوردن کرد یا اینکه پنج هزار تومان جریمه بدهد. میرزا شفیع شراب نخورد و جریمه را داد و تفصیل را به میرزا ابوالقاسم قمی نوشت. مرحوم میرزا در جواب نوشته بود: «بسیار غلط کردی که یک پیاله شراب حلال که به حکم سلطان بود نخوردی! می خواستی آن پیاله را صرف کنی و پنج هزار تومان را برای فقرا و ضعفا مبذول داری». (ص ۱۱۰)

امتیازات ایلی - حتی میان قوئلو و دولو - طبق وصیت آقا محمدخان برقرار بود (ص ۱۱۱). فتحعلیشاه برای آقا محمدخان - مؤسس قاجاریه - واقعاً حرمت قائل بود؛ چنانکه گفت: برای سلطنت آقا محمدخان وزیری مثل ابراهیم خان می بایست. ابراهیم خان برای سلطنت من فرع زائد بر اصل بود. (ص ۱۱۳) از این قبیل سخنان اندیشیده در این کتاب فقراتی نقل شده است.

آقا محمدخان با بشقاب به سر فتحعلیشاه - در زمان ولایتعهدی - کوپید که پلو را با خورش نخور، اسراف است. (ص ۱۶۴) آقا محمدخان در شیراز که تحت نظر بود با لوطی صالح دلفک کریمخان رفیق بود. وقتی به شاهی رسید، لوطی صالح را احضار کرد و از او خواست که هر چه پول جمع کرده تحویل دهد. لوطی صالح گفت من این پول ها را می دهم ولی می دانم تو جانم را هم تلف می کنی. آقا محمد خان پولش را گرفت و ببنیش را برید، و او راهی عتبات شد. (ص ۱۶۶)

آقا محمدخان به ابراهیم کلانتر گفت: تو پلو کبک نخور، آن خوراک اهل شمشیر است، تو اهل قلمی شیز برنج و فرنی بخور. (ص ۱۱۴)

آورده اند که حسام السلطنه خیلی ناخن خشک بود. روزی واعظی بر بالای منبر گفت: خدایا خدایا دولت حسام السلطنه را به قائم آل محمد برسان! پسر حسام السلطنه که پای منبر نشسته بود گفت: دعا لازم نیست، وقتی نه خودش چیزی می خورد و نه به ما می دهد، معلوم است که دولتش به قائم می رسد. (ص ۱۸۵) اورنگ میرزا پسر پنجاه و هفتم فتحعلیشاه عاشق پیشه و شاعر مسلک و بی پول بود. روزی دنبال زنی افتاد و آن زن به مسخره گفت: برایم چغندر پخته بخر. شاهزاده پول نداشت و این شعر سرود:

شب عید است و یار از من چغندر پخته می خواهد
گمانش اینکه من صد گنج قارون زیر سر دارم!

محمدعلی میرزای دولتشاه، پسر متشرع و فاضل فتحعلیشاه زبان آور و حاضر جواب بود؛ چنانکه گویند در کودکی آقا محمدخان از محمدعلی میرزا پرسیده بود: اگر این تیغ مرصع را به تو بدهم چه می کنی؟ بچه جواب داده بود که یک شمشیر به دو کمر بسته نمی شود؛ گردن شمارا می زنم و شمشیر را به کمر می بندم! (ص ۱۴۱)

آن بچه هم حال و هوای حکومت استبداد را درست فهمیده بود، بیهوده نبود که قاجاریه آنقدر از خودشان می کشتند.

شاه روزی یک کلاه درویشی سر همین شاهزاده گذاشت، شاهزاده گفت: بعد درویشی اگر هیچ نباشد شاهی! (ص ۱۴۳) شاه با علما خوب بود. پسر خود را از حکومت ملایر عزل کرد و نزد سید محمد باقر شفتی فرستاد که هر وقت ادب شده و حکومت باز گردد. (ص ۱۴۶) میرزا ابوالقاسم قمی میان شاه و برادرش شفاعت نمود؛ (ص ۱۴۸) فتحعلیشاه با حکما نیز میانه اش خوب بود و مخصوصاً به ملا علی نوری ارادت می ورزید. (ص ۱۵۰) خود شاه با بعضی اصطلاحات علمی آشنا بود که آن اطلاعات را بر اثر کثرت معاشرت به دست آورده بود.

این خلاصه و نمونه ای بود از مطالب کتاب. حواشی و تعلیقات و فهارس دکتر نوایی نیز بسیار سودمند است. ما خواننده را به ملاحظه اصل کتاب ارجاع می نمایم.